

# فرہنگ پایہ

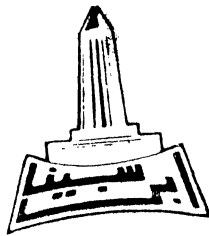
کامی پاری و سیکانہ زباتر و در فارسی کنونی بہ

پاری سرہ

گرد آورندہ  
تہمورس جلا

چاپ نخست

تہران ۱۳۵۲



از انتشارات کتابخانه ابن سینا

دو هزار نسخه از چاپ نخست این فرهنگ بسال ۱۳۵۴ باهتمام انتشارات  
ابن سینا درچاپ افست مروی انجام گردید

## پیشگفتار

سپاس خداوندی را سزااست که بمن نیرو و توانایی داد  
داد بتوانم با بررسی فرهنگهای گوناگون نخستین بار  
فرهنگ پارسی سرآماده نمایم تا راهنمای پارسی‌گویی و  
پارسی‌نویسی باشد .

انگیزه گرد آوری این فرهنگ آنست که می‌اندیشیدم  
زبان پارسی توانگر از واژه‌های خود می‌باشد . افسوس  
واژه‌های بیگانه چنان زیانزد شده که واژه‌های پارسی  
را بدست فراموشی سپرده و فرهنگستان هرچند واژه بیابد  
یا آفریند در دریای بیکران زبان ناپدید گردد و چون  
شکری باشد که در آبگیری ریزند و بر آن باشند تا شیرین  
شود هرگز به خواسته خود نرسند . این بود زمینه‌ای  
بایا دیدم و این فرهنگ را بکوشش‌هایم گمراهم آوردم تا

آنکه این فرهنگ و واژه های نوین فرهنگستانی چون شیر  
و شکر در آمیزند و زبان پارسی سره گردد .

فرهنگ گردآوری شده دارای ۷۸۰۰۰ واژه پارسی  
و بیگانه است که زبانزد روز است برای بهره برداری و  
دانستن چم (معنی) واژه ها بویژه تازی با هوده  
(مغید) بوده و اینک که زبان فارسی کنونی آمیخته بزبان  
بیگانه است خواستاران را از دیگر فرهنگهایی نیاز مینماید  
از این رو فرهنگ آماده شده از هردو نگاه سودمند است .  
در فراهم کردن این فرهنگ روش زیر بکار رفته است .

۱ - واژه های پارسی به نشانه تیل (نقطه) ( . )  
نموده شده است و این واژه های پارسی از نگر آنکه  
شناخته شود چمیده (معنی) گردیده و یا آنکه واژه های  
همانند و هموند در برابر آن آورده شده است .

۲ - واژه های تازی و بیگانه به نشانه برابری  
( مساوی ) ( = ) نشان داده شده و واژه های پارسی  
آن یاد آوری گردیده .

۳ - چم واژه های فرنگی پیشنهادی است باشد  
فرهنگستان واژه بهتری بگزینند .

۴ - کوشا بوده ام واژه های پارسی که بیشتر زبانزد  
روز است گرد آوری شود و از واژه های نا آشنا خود داری  
گرنیده .

۵ - همان گونه که فرهنگ فارسی به انگلیسی در برابر واژه های فارسی • انگلیسی داده در این فرهنگ نیستز بهمان شیوه در برابر واژه های بیگانه واژه فارسی سره آورده شده •

۶ - کوشش شده تا آنجا که توانایی بوده دگر دسی (تغییرات) واژه در گفتارهای گوناگون (مختلف) نشان داده شود •

۷ - از واژه های آمیخته به چند واژه دوری گردیده •

۸ - از نشانه های دستوری که واژه را بشناساند بدان رو که تاکنون فرهنگستان واژه پاریسی نگزیده و آموزش و پرورش هم واژه ای نپذیرفته چشم پوشی گردیده • چه خود را سزاوار آن نمیدانم دست بکاری زخم که شایسته آن نیستم •

۹ - بگونه روشن و رسا این فرهنگ برای چم واژه های بیگانه بویژه سودمند است •

۱۰ - هرگز از خود واژه ای نساخته و همداد (تمام) واژه های گرد آوری شده آن چنان است که از فرهنگهای درد سترس برداشت گردیده •

۱۱ - برای آنکه هرچه بشود فرهنگ کوچک شده و بد رازا نکشد از یاد آوری نام فرهنگی که از روی آن برداشت گردیده خود داری شده چه نیازی به آوردن و

• فنود برای خواستاران بویژه دانشجویان نخواهد بود .  
 لیک پژوهندگان با بررسی و برابری با فرهنگها بکه یاد شده  
 بدستی این گفتار پی خواهند برد .  
 جان سپارد رنگار این فرهنگ تنها رنجی کشیده  
 و گنجی چشمداشت ندارد .

با پی گیری فراوان هرگز در برابر خرده گیران ازبای  
 نشست و تا مرز جانفشانی شبها و روزها کوشش خود را  
 دنبال کرده ام باشد که بزبان پارسی میهن گرامی خود  
 کار ناچیزی انجام داده و زمینه ای شود که دانش پژوهان  
 و پارسیان نیک نهاد در پارسی گوئی و پارسی نویسی نام  
 شایسته بردارند و چنانچه واژه استوارتری بیابند آگهی  
 دهند تا رفته رفته فرهنگ از آك (عیب) و لغزش زدوده  
 گردد .

پاینده ایران

تهمورس جلالی

برای نوشتن این فرهنگ از فرهنگهای زیرین برداشت گردیده

- ۱ - فرهنگ معین
- ۲ - برهان قاطع
- ۳ - فرهنگ آندراج
- ۴ - فرهنگ عمید
- ۵ - لغت نامه دهخدا
- ۶ - لغت فرس اسدی
- ۷ - فرهنگ نظام
- ۸ - فرهنگ نوبهار
- ۹ - فرهنگ پهلوی د کتر فره وشی
- ۱۰ - فرهنگ حیم فارسی و انگلیسی
- ۱۱ - سبک شناسی ملک الشعراء بهار

## نشانه‌ها

در این فرهنگ نشانه‌های زیرین بکار برده شده است .

- برای واژه‌های بیگانه
- برای واژه‌های پارس
- برای چشم دینرواژه
- برای چشم یکسان و همانندی
- ( ) در چشم واژه بیگانه است



# الف

مانی

ی از

نی

ماتش

و

ست

ده

رنگ

ن

- آ . الف کشیده  
 آبرخیس . آرفیس . پوست ریشه درخت زرشک  
 آئین . آیین . آیین . کیش  
 آینه . آینه . آینه . آینه  
 آب . مایه زندگی هر جانور و گیاه زنده  
 آب . رخسندگی . آبرو  
 آباء . پدران . نیاکان  
 آب آتشگون . نارازمی سخ رنگ  
 آباد . ناسازوبریان . هم آیند چون : مهآباد  
 آباد . جاویدان . ابدالآباد . همیشگی  
 آبادان . آبادان  
 آبادانی . آباد جای . آباد ساختن  
 آبادی . آبادانی . آباد ساختن ده یا شهر  
 آبادی . ده . هر جای آباد و دارای آب و سبزه  
 آبادیان . پیروان مه آباد که میگویند پیغمبر  
 ایرانی بوده و فرهنگد ساتیرا ازوست  
 آبار = چاه ها - پشتر = چاه  
 آباژور Abat-jour = سایبان . آفتابگردان  
 روجرافی  
 آباقت . آبت . جامه ستبر وزیر  
 آبان . ماه هشتم سال خورشیدی  
 آبانبار . جای پیراند از کردن آب  
 آباباز . شناگر . آبورز  
 آب بسته . یخ . برف . تگرگ . آب خفته  
 آب بندی . گنبد گاری که از آوند آب نرود  
 آب بها . بهای آب  
 آبپاش . آوند ویژه آبدادن و آب پاشیدن باغچه  
 آب یز . در آب جوشاندن چون تخم مرغ آب پز  
 آب پشت . ( من ) شوسر  
 آبتابه آفتابه  
 آب تاختن . شناکردن  
 آب تلخ . نارازمی باشد
- آب تنی . شمشوی تن در آب  
 آبتین . آبتین . نام پدر فریدون - دم مر  
 ( نسر کامل )  
 آبجامه . جامی که با آن آب بخورند . آبخوری  
 آبجو . نوشابه ای که از جو نیش زده و رازک ساخته  
 میشود  
 آبجوش . آب بسیار گرم  
 آبچی - آبچی = ( ترکی ) خواهر . همشیره  
 آبچین . هوله  
 آب حیات = آب زندگی  
 آب خانه . آبستگاه . جایی  
 آب حُشب . چهارمایی که چون به آب برسد در آب  
 بخوابد  
 آب خُشت . آبگر . میوه آب افتاده  
 آب خُشت . آبخوست . آبخون . آبجو . خشکی  
 میان آب ( جزیره )  
 آب خُشک کن . کاغذ آب خشک کن  
 آب خو . آبخوست  
 آب خور . آبخور . آبشخور  
 آب خوری . لیوان . آبجامه  
 آب خُوش . آب خو . آب خُشت  
 آبخون . آبخوست  
 آب خیز . زمین پر آب - ( موج ) خیزآب  
 آبداده . تیز کرده . آب ایخشت دادن  
 ایخشت ( فلز )  
 آبدار . پُر آب  
 آبدارباشی = نوشابه دار  
 آبدارخانه . جاییکه آشامیدنی فراهم شود چون  
 چای . سنگگین  
 آبدان . آبگیر . آبانبار - آبادان  
 آبدان . آبدانک . هموند تن جانداران کسه  
 پيشاب در آن گرد شود  
 آبدردک . جانورست - تلمبه کوچک  
 آبدست . آب دست و روشویی - پاکدستی  
 آبدستان . آفتابه

www.iranicaonline.com

- آیدوغ . دوغ . ماست و آب آمیخته  
 آیدهان . نف . تفو . خیر . پیچ  
 آیدیده . پارچه یا چیزیکه در آب افتاده نم کشیده  
 آیدراه . راه آب  
 آیدرمان . کسی که آب برساند  
 آیدرمانی . آب دادن  
 آیدرت . ته نشین آب راهه . ساییدنی سنگبنا آب  
 آیدرتن . کوتاه شدن پارچه پس از شستشو  
 آیدرتنگ . رنگبای آب - شادابی  
 آیدرنگ . نیکنامی . ارج . مایه . سرفرازی  
 آیدرمند . آبرودار . با آبرو  
 آیدرون . گیاهی که همیشه سبز است - همیشه بهار  
 بستان افروز  
 آیدریز . جای ریختن آب . چاهی که آبهای گندیده  
 در آن رود - جایی . آیدرنگاه  
 آیدریزان . جشنی که ایرانیان در سیزده تیرماه  
 میگیرند . آب پاشان . آب تیرگان  
 آیدریزش . پیشاب کردن  
 آیدرن . آیدرنگ  
 آیدرندگی . آب جاوید زندانی  
 آیدره . درزو شکاف باریک که آب از آن تراوش کند  
 زهاب  
 آیدری . جانورانیکه در آب زندگی میکنند  
 آیدرپو . هر نوشابه کم مایه . کم رنگ  
 آیدررگاه . نمار از مرد زینکو تودار  
 آیدرسال . آیدسلان . باغ . بوستان  
 آیدر سبک . آیدیکه مایه های کانی در آن کم باشد  
 آیدرست . کوچک آیدستن  
 آیدرستن . چاندار ماده که بچه در شکم داشته باشد  
 آیدسته . آیدستان  
 آیدستنی . آیدستن بودن . هنگام بارداری  
 آیدسته . آیدستن  
 آیدسته . زمینی که در آن آب بسته و تخمها شده  
 باشند . چالپوس  
 آیدر سنگین . آیدیکه مایه های کانی در آن بسیار  
 باشد  
 آیدر سوار . آب سواران . سواران آب . سوارک  
 آب . برآمدگیهای کوچک روی آب  
 آیدسه Abcès . آماس . مایسه  
 آیدر سیاه . آب سیه . یکی از بیماریهای چشم  
 نهستی = می انگوری  
 آیدرشار . ریزش آب از یلندی به پستی  
 آیدر شامه . برده ای که روی روده و دل
- پوشاننده و از دلای نازک میباشد  
 آیدشتن . نهفتن . پنهان کردن . نهفته پوشیده  
 داشتن . آیدست - نهفته پنهان .  
 بد چشم ( جاسوس )  
 آیدشتنگاه . جای نهفتن . جای پنهان شدن  
 جایی . آیدشتنکه . آیدشته  
 آیدشخور . جای آیدخوردن جهان پایان - روزی  
 بهر  
 آید شدن . گداخته شدن . وا شدن کرپ از کرما  
 نماراز شرمنده شدن  
 آیدشنگ . آوند بزرگ آیدشتی یا چیزی که تن در  
 آن شویند . آیدزن ( وان )  
 آید شنگرفی . نماراز می سخ و نماراز اشکخونین  
 آید شیب . راه آب که شیب بسیار داشته باشد  
 آیدخوره . افشره غوره  
 آیدفت . جامه ستبر و زیر . آیدفات  
 آیدک . سیماب  
 آیدکار . آیدکش . کسی که آب به خانه هامیبرد  
 آیدکاری . آب آیدخت دادن . زرکاری . سیمکاری  
 آیدگاه . نانخورشی که از شیر و ماست درست کنند  
 کاه . کومه  
 آید کردن . گداختن . آیدخت ناچون آب شود  
 فروختن کالای بد . فریفتن  
 آیدکش . آنکه با دول آب از چاه بالا میآورد - سبزه  
 چلوپالون . چلوپالون  
 آید کشیدن . آب از چاه بالا آوردن - شستن  
 پارچه - چرک کردن زخم  
 آید کنسی . سه بار شستن . آیدزن  
 آید کشیده . یاک  
 آیدکنده . زمینی که آب آنرا کنده گود و ناهموار کرد  
 باشد . آیدگیر . تالاب . آب انبار  
 آیدکوه . کوهه آب . آب سوار  
 آیدکی . آیددار . پر آب . آب لمبو  
 آیدگانه . آیدگانه . بچه نارسیده . بچه مرده زاید  
 شده  
 آیدگاه . تهیگاه . پهلو  
 آیدگرد . گرد آب  
 آیدگردان . آوند مسی بزرگمانند چمچه  
 آیدگرم . آب کانی . آب گوگردی  
 آید گرم کن . ابزار گرم کردن آب  
 آیدگسز . میوه آسید دیده . آیدگست  
 آیدگد . آب کدیده  
 آیدگوش . خوراک آیدار گوشنی بانخود و لریبا

آباندیس Appendice	آب مانده . برف آب . آبی
آباندیسیت Appendicite	روشن - نشاسته
آتابای = (ترکی) بزرگوار . توانگر . نام تیره ای از ترکمن	آبگیر . تالاب گودال بزرگکه آب در آن گرد شود
آتابی = (ترکی) همنام	آبگیر . کارگر کرمابه
آتابه Attaché وابسته	آبگینه . شیشه
آتابه میلیتی Attaché Militaire وابسته ارتشی	آب لیمو کردن . آب لیمه . میوه لهیده و پز آب
آتابک Attaque تک (حمله)	آبلج . آبلج . شکر کند سپید . نبات
آتابین . نام پدر فریدون . نیکوکار - دم مر	آبله . تاول . بیماری واگیر داروست
آتابراد = یکدسته سرباز	آبله رو . کسیکه جای آبله بر چهره او مانده باشد
آتابش . آذر	آبله فرنگی . تاول و کوفت آتشک
آتابش آفراره . آتشیازی . نشغنه . تیر هوایی	آبله کوب . مایه کوب آبله
آتابش آفرزه	آبله کوبی . مایه آبله بر تن زدن
آتابش آفرور . آتابش آفرور . آتابش آفرور	آبله گاوی . بیماری آبله گاو
آتابش آفرورنه . آتابش آفرور	آبله مرغان . گونه بیماریست
آتابش آفروری . آتابش آفرورختن . آتابش روشن کردن	آب لیمو . افشرده لیمو
آتابش آراز دو بهعهدن	آب لیمو گیر . ابزار آب گیری از لیمو
آتابش آندانز . کسیکه در کوره آتابش روشن کند . تون تاب	آب مروارید . بیماری چشم . آب سفید
آتابشبار . هرچیزیکه از آن آتابش بیبارد - یکدسته سرباز توپخانه	آب معدنی = آب کانی . آب گرم
آتابشبازی . بازی کردن با آتابش	آب مقطر = آب چکه
آتابشیس . تیر اندازی نکردن	آب میان بافتی . مایه ایکه میان موی رگها پیوسته میشود
آتابشیا . تند رو . بی آرام تیزرو	آب نبات . شیرینی که از شیره شکر درست میشود
آتابشپارسی . تبخال . تبخاله . تاول روی لب	آب نما . آبیکه در - انک یا باغ برای نمایش باشد
آتابشپاره . پاره آتابش . اخگر . نمار از کسی زرنده و چابک	آب کازین - سراب
آتابشپرست . پرستنده آتابش . آذر کیش . آذر پوست	آبتنوس . درختی که چوب آن سنگین و سخت است
آتابشچرخان . آتابش گردان	آب شیز
آتابشخانه . کوره . جای روشن کردن آتابش . آتابشکده	آب و تاب . کل نیلوفر . نیلوفر آبی - برادر مادر - دایی
آتابشخوار . آتابشخواره . خورنده آتابش . شتر مرغ	آب و تاب . کشدار و با جم گفتگو کردن
آتابشکار	آب و تاب . آب باز . شناگر
آتابشدان . کوره . کانون . آوند آتابش	آب و رنگ . سپیدی و سرخی چهره - رخسانس
آتابشپرنگ . سرخ پر رنگ . آتابش فام	آب و رنگ . آوند آب . کوزه . آبخوری . آوند
آتابشزاد . زاینده آتابش	آب و نما . Abonnement پول دریافت روزنامه یا آب . آب بها
آتابشزسه . فندک . آنچه با آن آتابش روشن کنند	آبونه . خریدار روزنامه . ماهیانه پیش خرید
آتابشسوزی . آتابش گرفتن و سوختن	آبی . رنگ آسمانی . رنگ آب . بستکی باب چون
آتابشفام . برنگ آتابش . آتابشگون . آتابش رنگ	آب آبی . سنگ آبی - پد . میوه درخت به
آتابشفرورز . آتابش آفرورز	آبیار . کسیکه آب در باغ بخش میکند
آتابش فشان . فشاننده آتابش . کوهی که از دهانه آن دود و آتابش بیرون آید . آتابش فشان . افشاندن آتابش	آبیاروی . آب دادن باغ یا کشت زار
	آبپارات = دستگاه . چون دستگاه نمایش یا دستگاه تندیس
	آبپارتمان Appartement اشکوب
	آبپاردی . بسیاری شهر . آبپارتی

- آتشک . کم شبتاب . چراغک - کوفت آبله فرنگی (برق) آذرخش  
 آتشگر . آتشافروز - آهنگر . کوره پز . کلخن  
 تاب . تون تاب  
 آتش کاو . انبر  
 آتشکده . آذرکده . آتنگاه  
 آتنگاه . جای آتش . آتشکده آتنگه  
 آتش گردان . آوند سیمی برای فراهم کردن آتش  
 آتش چرخان  
 آتش گرفتن . سوختن . نماز از تند شدن و  
 خشمناک شدن  
 آتشگون . آتش رنگ . سخ رنگ . آتش فام . آذر  
 گون  
 آتشگروه . آتشافروزنه . آتشافروزنه  
 آتشناک . آتشین . سوزان دارای آتش  
 آتش نشانیدن . خاموش کردن . فرونشاندن آتش  
 کشتن آتش  
 آتش نشان . خاموش کننده آتش  
 آتش نشانی . فرونشاندن آتش  
 آتشی . آتشین . مانند آتش . برنگ آتش  
 آتشی مزاج = تند خو  
 آتشیوزه . کم شبتاب  
 آتشین پنجه . نماز از چلاک زبردست  
 آتسفر Atmosphère هوای گرداگرد زمین یکان  
 فشار هوا  
 آتو Atout برگیرنده . نواخته  
 آتون . زن آموزگار کاردستی - زهدان . پرده  
 نازک . بچه دان  
 آتی = آینده . پس از این  
 آتیه = آینده . پس از این  
 آتار = نشانه ها . هنایش ها . زدها . پس ها  
 آتار = گناه ها . بزه ها  
 آتم = گناهکار . بزهکار  
 آجال = بزرگتران . بزرگواران درنگها - گاهها -  
 مرگ - گله گاوان  
 آجام = بیسه ها . نیزارها  
 آجده . آجیدن . سوزن زدن  
 آجر = آکر . آگور . خشت پخته  
 آجل . آروغ . آروغ . بادگلو  
 آجل = آینده . باد رنگ . دیر آینده . هنگام دار  
 آجودان Adjutant پیشکار . پیشنهاد میشود  
 آجیدن . بخیه زدن . سوزن زدن . خلانیدن  
 با سوزن یا درفش یا نیشترا آژیدن .
- آژیدن . آژدن . آژانیدن آجیده .  
 خلانیده شده ناهمواری چون ناهمواری  
 سوهان . آجین . به آجین و آجده که  
 هم آیند آجیننده . چون تیر آجین  
 موم آجین . آژن . موم آژن  
 آجیل . دانه های خوردنی خشک میوه . شکدانه  
 آچار . ترشی . ترش آجیل آچار . آجیل ترش .  
 چاشنی  
 آچار . (گرفته شده از ترکی) افزار باز کردن پیچ  
 یا مهره  
 آچاریدن . آچاریدن . چاشنی بخوراک زدن  
 آچمز . (گرفته شده از ترکی) نامی است در بازی  
 شترنج  
 آحاد = یکان . یزد . یکی (از ۱ تا ۹)  
 (دهگان از ۱۰ تا ۹۹)  
 آخ . واژه افسوس . وای . آه  
 آخال . خاکزوبه . خاشاک . آشغال  
 آختن . برکشیدن . برآوردن . بیرون کشیدن .  
 آهختن . آسختن . یاختن  
 آخته . برکنشیده . بیرون کشیده شده  
 آخذ = گیرنده  
 آخسر = دیگر . دگر . یکی از دو کرم یا از دو چیز  
 آخسر . استخوان بالای سینه - آخور  
 آخز = فرجام . پایان . پسین . آقدم . آندم .  
 بافندم  
 آخرالامر = سرانجام . پایان کار  
 آخالزمان = واپسین روزگار  
 آخزت = روز با پسین . جهان دیگر . آن جهان  
 آن سرای . رستاخیز  
 آخریان . کالا . آخریان . سامان . دارایی  
 آخری = پسین . واپسین  
 آخش . آخسر . بها . ارز . آن . ارز  
 آخشیش . ناساز . مایه هریب از مایه های چهار  
 کانه آب آتش یاد خاک  
 آخشیمان . ناسازها . مایه ها . (عنصرها)  
 آخور . جای گیاه خوردن چهار پایان . آخر  
 آخور سالار . بزرگتر ممبران  
 آخورک . آخوک . آخور کوچک . آخوره . استخوان  
 بالای سینه  
 آخوند . ملا . پیشوای کیش . کوچک خوندگار و  
 خداوندگار . آخون  
 آخوندک . خستریه است سبزرنگ از ملخ بزرگتر یا  
 پاهای دراز و سر بزرگ

- آخيه - اخيه = ميخ آخور  
 آداب = منشها . شيوه ها . روش ها  
 آداس = (ترکي) هنام . برادر  
 آداس . خشکی میان دريا . آبخت . آدک  
 آدامس . مارنه . سکرانه  
 آدخ . خوب . نيکو . خجسته . نغز  
 آدر . نشتر . نيشتر  
 آدرس Adresse نشانی  
 آدوم . نمد زين اسب . آدرمه . آترمه . آشرمه  
 آدرم  
 آدرنگ . اندوه . رنج . آدرنگ . گزند  
 آدم . مردم . کسر . نوکر  
 آدم ابوالبشر = ميشی . ميشتی . کيومر من نخست  
 مرد در برابر مشيانه نخستين زن  
 آدم خوار = مردم خوار  
 آدک = مردکه . پيکوه  
 آدم نما . مردم نما  
 آدمی . مردمی  
 آدمييت = مردمی  
 آدميخوار . مردم خوار  
 آدميرال . Amiral دريا سالار  
 آدميزاد . زاده مردم . مرد مزاده  
 آده . چوب دراز . چويست برای پرندگان  
 آديش . آديش . آتش  
 آدينده . رنگين کمان . آزنداک  
 آدينه . نام روز هفتم هفته  
 آدار . یکی از ماههای سريانی . ماه یکم  
 بهار . آدار . آذر  
 آدان = گوشها  
 آدان الأرنب = خرگوشک - گونه ای بارهنگ  
 آدان الثور = گوش گاو - گل گاو زبان  
 آدان الجدی = گوش بزغاله - بارهنگ  
 آدان الفار = گوش موش - مرزنکوش  
 آذر . آتش - ماه نهم سال خورشیدی و  
 روز نهم هر ماه  
 آذرآباد . آتشکده . آتشگاه  
 آذرآبادگان . آتشکده . آتشگاه - استان  
 آذرآبادگان  
 آذرافروز . آتش افروز  
 آذرافزا . آتش افروز  
 آذرباد . آذرآباد  
 آذربزين . نام آتشکده ای در نيشابور
- آذربو . آذربويه . اشنان  
 آذربهرام . نام یکی از هفت آتشکده بزرگ بارسايبان  
 و آتش خانواده  
 آذرپرست . آتش پرست  
 آذربيرا . کارگر آتشکده  
 آذرخرداد . نام یکی از هفت آتشکده پارسیان  
 آذرخش . تندر - (برق)  
 آذرزودشت . نام یکی از هفت آتشکده پارسیان  
 آذرسنج . دستگاه سنجش زينه با زشدگی ايخستها  
 کوما سنج  
 آذرشيب . آذرشيب . فرشته آتش - آذرخش .  
 تندره آتش جهنده  
 آذرشيب . فرشته آتش . آذرشب . آذرخش . تندر  
 سمندر آذرشين  
 آذرشين . آذرشب  
 آذرفرنيج . نام یکی از سه آتشکده ايرانيان دو  
 ديگر آذرگنسب - آذربرزين  
 آذرفزا . آتش افروز  
 آذرکده . آتشکده  
 آذرکيش . آذرپرست  
 آذرگنسب . آتش . آتش جهنده . آذرخش .  
 آذرگنسب . آذرگنسب  
 آذرگنسب . آذرگنسب  
 آذرگون . برنگ آتش مانند آتش آذرفام . سن رنگ  
 آدوم . آرم . زين اسب  
 آذر نوش . نام یکی از هفت آتشکده پارسیان  
 آذری . آتش . مانند آتش - زبان آذرآبادگان  
 آذرين . آتشين - بابونه  
 آذريون . آذرگون . برنگ آتش . گل سرخ . گل لاله  
 گل آتشی  
 آذوقه = آذوقه . خواربار . توشه  
 آذین . زيب . زبور . آيين . آدين  
 آذین بندی . چراغانی  
 آر . آور . بياور  
 آر . Are اندازه . روسار  
 آرا . پيرا - بيارا . آراينده . پسوند . چون رزم  
 آرا . جهان آرا  
 آراء = رای ها . رايها  
 آراستن . زبور کردن . خوشنما کردن . آراستن .  
 آراييدن . آرايش . زيب آراينده . آرايش  
 دهنده . آراسته . آراسته . درست چيده  
 آراستگی . آرايش شده  
 آرام . آرميدن . يواش

- آرام بخش . آرام ده  
 آرام ده . آرامش دهنده - داری آرام کننده  
 آرایش . آراییدن  
 آرایشگاه . جای آراییدن - جای آسایش  
 آراگاه . جای آراییدن . جای آسایش - کور  
 آرامگه  
 آرای . آراستن . پیپرا  
 آرای - رای ها  
 آرایش . آراستن  
 آرایش خورشید . نام آهنکی از سی آهنک بارید  
 آرایشگاه . جای آرایش کردن  
 آرایشگر . آرایش کننده  
 آراییدن . آراستن  
 آرتین Artésien جاه جهنده  
 آرتیست Artiste بازیگر هنریشه  
 آرتیشو Artichaut کنگر فرنگی  
 آرتیکل Article بند - کالا . بخش - مابه  
 آرج . آرنج  
 آرخالی . ( ترکی ) جامه . نیم تنه  
 آرد . گندم آسیا شده . گرد گندم  
 آرد بیز . کسیکه آرد را الک کند - الک . تنگ  
 بیز . کربال  
 آرد دوله . آرد گندم . کاجی . املاج . آرد  
 توله . آرد آله  
 آردن . آبخش . پالاون . آردن  
 آزده . آرده . گونه خوراک از کجده و شیره  
 آرهاله . آرد دوله  
 آردینه . آرد آرد . آنچه از آرد درست شود  
 آرزو . امید . چشمداشت . آرمان . آرمان .  
 خواهش . کام  
 آرزوانه . آنچه آرزو کنند  
 آرزومند . آرمان دار . آرزوناک . خواستار  
 آرشن . آراستن  
 آرش . چم - گونه گلت ( لفظ ) .  
 ارشه Archet کمانه  
 آرشیو Archives بایگانی  
 آزدن . آشفتن . خشکین شدن . آزدن  
 آزدنه . آزدن  
 آزدنه . خشمناک . برآشفته . دزم . ارغیده  
 ارغنده . آغده  
 آرنیس . پوست درخت زرشک . آرخیس  
 آرکئولوژی Archéologie باستان شناسی  
 آرم Armes نشان . نشان ریزه . نشانه
- آرمان . آرزو . امید  
 آرمان سرا . سرای آرزو . نماز گیتی . ایرمان سرای  
 آرمیدن . آرام گرفتن . آسودن . خوابیدن . آرامش  
 آرام  
 آرن . آرنج . بندگاه . میان . بازو و آرنج  
 آرنج . آرنک . آرنج . وارن . آرن  
 آرنک . آرنک . رنگ . گونه - روشن - رنج . اندوه  
 آزاره . هریک از دو استخوان دهان آزاره زیرین :  
 آزاره زیرین  
 آرویند . شکسته بند .  
 آروغ . باد کلو . آرنج . آجل . ورجک  
 آرون . آردن . آبخش . پالاون  
 آروند . آروند . آورنگ . فروشگوه . زنبایی  
 آروین . آرومایش . آروین  
 آره . آری  
 آره . گرفتگی زبان  
 آری . واژه پاسخ آره . ناسازنه  
 آریا . آریایی . آریین . سپید پوستان آسیایی  
 آریستوکراسی Aristocratie فرمانروایی توانگران  
 آریخ . دلسردی - کینه - بیزاری . آریخ  
 آریین . آریان . آریا ( بزرگترین تیره نژاد سفید )  
 آزی . زیادی جستن . خواهش بسیار  
 آزاد . رها . رسته . وارسته بی بند . یله . ول  
 آزادانه . بگونه آزاد . رهایی . آسودگی  
 آزاد درخت . درختی است بزرگ . سیسیان . تاغ  
 تاغ  
 آزاد سرو . سرو آزاد  
 آزادگان . جوانمردان . وارسته ها  
 آزادگی . جوانمردی . رهایی . آزاد بودن  
 آزاد ماهی . ماهی آزاد  
 آزاد مرد . آزاده . جوانمرد . بانوازه  
 آزاده . آزاد مرد . جوانمرد  
 آزادی . وارستگی . دارای وارستگی  
 آزاده خواه . دوستدار آزادی  
 آزار . رنج . گردن . آسیب . بیماری . ناخوشی .  
 درد . آزر  
 آزارمند . بیمار . بیمار ناتوان  
 آزهشه . آزدن  
 آرنج . زکول . آرنج . بالو . رنج  
 آزدن . آجیدن  
 آزدن . آزار دادن . رنجاندن . دلتنگ شدن .  
 آزاریدن  
 آزرده . آزار دیده . رنجیده

- آزار . بیزار . هم آیند . چون : مردم آزار  
 آژیم . نسو - بزرگی - نروی . مهربانی  
 آژیمجو . آژیمخواه . باشم . شرمجو  
 آژیمکن . باشم . شرمگین . شرمسار . آژیمگین  
 آژی . باشم  
 آژییدن . شرم کردن  
 آژغ . شاخه . شاخه درخت خرما . آژوغ . آژوغ  
 آژغ  
 آژنداک . رنگین کمان . آژنداک . آژنداک  
 آژگار . شمرده . وسناد . مک . مُرچنانکه گفته  
 شود یکسال آژگار  
 آژما . آژمایدنه  
 آژمایش . آژمردن . آژوین  
 آژمایشگاه . جای آژمایش  
 آژمیشگر . آژمایدنه  
 آژمایدن . آژمردن  
 آژمند . آژور . آژوار . آژنک  
 آژمندی . بسیار خواهی  
 آژمردن . سنجیدن خوبی و بدی . آژمایش کردن  
 آژمایدن  
 آژموده . آژمایش شده . سنجیده . آژما . آژمای . آژمای  
 بیازمای . دوراندیش  
 آژمابان . در هنگام آژمردن  
 آژمون . آژمردن . آژمایش  
 آژمونه . لوله آژمایشگاه  
 آژنک . آژمند  
 آژندن . آژچیدن  
 آژنگ . آژنگ  
 آژور . آژمند . آژنک  
 آژوغ . آژغ  
 آژوفه . خواربار توشه . خوراک کم  
 آژیدن . آژچیدن  
 آژیم . آژیم . دلسردی - کینه - بیزاری  
 آژان Agent کارگزار . نماینده . پاسبان  
 آژانس Agence نمایندگی . کارگزاری  
 آژندن . آژچیدن  
 آژن . آژچیدن  
 آژند . کلی که لای اگر گذاشته میشود در ساختمان  
 آژندیدن . پرکردن درزهای آژرو سنگ - آژنده -  
 آژندیده  
 آژنگ . چین . چروک . چهره از خشم  
 آژور Ajour هم سنگ کردن . ژور دوزی  
 آژپانه . سنگچینی . سنگیا اگر گستردن روی زمین
- (سنگفرش)  
 آژیم . پیچ . چوک گوشه چشم . پیمخال . ژنک .  
 کیمج . کیمج  
 آژیدن . آچیدن  
 آژی دهاک . آژی دهاک . پادشاهی ستمکار بوده  
 آژیر . باهوش . پرهیزگار . هوشمند . هوشیار  
 آژیراک . بانک فریاد . مردمان یا جانوران  
 آژیریدن . هشیار کردن . آگاه ساختن . آماده  
 ساختن .  
 آژیرنده . آگاه کننده  
 آژیریده . آگاه کرده . آماده کرده  
 آژینه . ابزار پولادی . دنداندار کردن سنگ  
 آسیا . آسیانه  
 آژیوتاژ Agiotage سفته بازی خرید و فروش برکهای  
 بهادار  
 آس . دوستگردد آسیا و دانه های آسیا شده -  
 سرگشته . سرگردان  
 آس . درختی است مانند درخت انار . مورد .  
 آسار  
 آس AS تکخال برگهای گنجفه . و گونه ای بازی  
 آسا . پساوند مانند چون . تکرگ آسا . شیر آسا  
 آسا . آسودن - زیور - پیگر - پایداری  
 آسا . دهان دره . خمیازه  
 آس افزون . آسیانه . آژینه  
 آسان . ناسازد شوار . آسوده  
 آسانسور Ascenseur بالا رو  
 آسان گوار . زود گوارش  
 آسان گیر . ناساز سخت گیر . آسان گذار  
 آسایش . آسودن  
 آسایشگاه . خوابگاه . جای آسایش . آسایشگاه .  
 آسایشگاه  
 آسایدن . آسودن  
 آسبان . آسیابان  
 آستان . آستانه . درگاه . درگاه - دربار - پارگاه  
 آسرسر . زهره از جامه  
 آستین . آستین  
 آستی . آستین  
 آستیم . آما . زخم . سیم . آستیم . باد پوست  
 باد کرده  
 آستین . بخشی از جامه از میج تا شانه  
 آستینه . نخ مرغ . آستینه . آستینه  
 آسخانه . آسیا خانه . آسگده  
 آشدست . دستاس . آسیای کوچک

- آس . شوریا . خوراک آبدار  
 آس دادن . پوست جانوران را بی مو کردن یا پاک کردن  
 آشام . آشامیدن . پاشام آشامنده هم آیند .  
 چون خون آشام . می آشام  
 آشامیدن . نوشیدن . خوردن آب . آشامیدن  
 آشامنده . نوشنده  
 آشامیدنی . آب و نوشابه ها  
 آشانه . آنبیانه  
 آش بچگان . بیدستر . سگابی  
 آشپز . خوراک پز  
 آشپزخانه . جای پخت و پز  
 آشتی . سازش . دوستی از نسو  
 آشردن . برانگیختن . پریشان کردن . شورانیدن  
 آشرمه . نند زین اسب . آدم  
 آشغال . خاکروبه . خاشاک . هرچیز دور ریختنی . آشغال . آخال  
 آشغال برچین . آشغال ورچین . کمیکه از خاکروبه برخی چیزها بر میدارد و میفروشد .  
 آشفتن . پریشان شدن . خشم گرفتن . شوریدن  
 آشفتن . تیز شدن آشفته . بهم بر آمده . خشمگین . آشفتنی . پریشانی  
 آشفته دل . پریشان . شوریده . تافته . دم آشکار . نمایان . پدیدار . هویدا . روشن . پیدا . پدید .  
 آشکارا . هویدا . بی پرده  
 آشکوب . چخت . بام . آشکوب . اشکو . هر رده از ساختمان  
 آشکوخ . سکندری . بسر آمدن . سرنگون شدن  
 آشکوخیدن . لغزیدن . بسر در آمدن . گه کردن . سکندری خوردن . شکو خیده .  
 آشگر . پوست پیرا  
 آشمال . چاپلوس . آثمالی . چاپلوسی . چرب زبانی  
 آشموغ . سخن چین . گمراه کننده . آشموغ آشوبگر  
 آشمیدن . آشامیدن  
 آشنا . یار . دوست . شناسا . ناساز بیگانه . آگاه  
 آشناب . آشنابه آب . شناور . شناگر . آشناگر . شناگر
- آسمر . کشتزار . دانه زار . چون گنم زار - جوزار  
 آسغده . نیم سوز . هینم نومه سوخته  
 آسغده . نسنجیده . سنگ نکرده  
 آسگده . آسخانه . آسیا کده . آسیاخانه  
 آسگون . بمانند آسیا . آس مانند - گردون آسمان .  
 آسم Asthme تنگی دم  
 آسمار . آس  
 آسمان . سوهر . گردون . چرخ . کرزمان  
 آسپز . خوراک پز  
 آسمان خراش . آسمان مای . بسیار بلند  
 آسمان رند  
 آسمان دَرَه . کهنشان  
 آسمان غره . تندر . آسمان غرغره . غرش غرنبه  
 آسمان گون . برنگ آسمان . آبی کم رنگ  
 آسمانه . چخت . آشکوب . بلند ای ابرباد یا
- آسند . دروغگو . فریب دهنده . سرگشته  
 آسوغ . اشموغ . سخن چین گمراه کننده  
 آسنی . وستی . هور  
 آسو . راسو . جانوری است پستاندار و بزرگتر از موش خانگی  
 آسودن . آسایش یافتن . آرام گرفتن . آساییدن  
 آساینده . آسوده  
 آسوده دل . آسوده . نادلواپس  
 آسپه . (محور) سنگ آسیا - کشتزار آماده برای کشت - زنگه زردی گیاه  
 آسی = اندوهگین  
 آسیا . دستگاه آردکنی دانه ها  
 آسیا . هریک از دندانهای ته دهان دارای گرزن پهن و ناهموار است .  
 آسیابان . آسیابان . آسیبان . کارگر آسیا  
 آسیابزنه . ابزار تیز کردن و آجده نمودن سنگ آسیا . آینه . آسرا نزون  
 آسیا سنگ . سنگ آسیا . سنگ بزرگ همانند سنگ آسیا  
 آسپ . گزند . آزار . درد . رنج . زبان . کوب زخم  
 آسپه = اندوهگین  
 آسپستان Assistant دستیار . یار . یاور  
 آسپیه . آشفته . شوریده . پریشان . سرگشته . سراسیمه . آسپه سار  
 آسپین . آسپه . سرگشته . سرگردان



آشناور . شناور

آشناه . شنا . شنآوری

آشنایی . شناسایی . آشنابودن . آشناسدتن

آشوب . آشوب . درهم ریختگی . آشفته . پریشانی

آشوب انگیز . آشوب برهیاکن

آشوب طلب = آشوب خواه

آسویگر . آشوب جو . آشوب کننده

آشوبناک . پر آشوب

آشویسی . آشوبگر

آشوبیدن . آشفته شدن . پریشان گشتن . آشفتن

آشوقتن

آشوردن . شورانیدن . درهم کردن . برهم زدن

آمیختن . بهمزدن . آشردن

آشورانده . شوراننده

آشورده . آشوریده . شورانیده . درهم کرده

آشوغ . بیگانه . ناشناس . گمنام

آشوقتن . آشفتن

آشولاش . از هم پاشیده

آشیان . آشیانه . لانه . کابوک . کابک . کاوک

خانه . جای

آشینه . آستینه . تخم مرغ

آشپه . بانگاسب . شبیه

آصال = ریشه دار - شبانگه - آفتاب زردی

آفا = ( ترکی ) بانو . خواجه

آفاج = ( ترکی ) درخت . چوب - فرسنگ

آفار . نم . نم کشیده . خیسیده . تر

آفاردن . آفازیدن . ترکردن . خیساندن .

سرشتن . آفشتن . نم کشیدن

آفارش . خیسیدگی . آفشنگی

آفازنده . ترکنده . خیس کننده . آفاره . آفاریده

نم دیده

آفازیدن . برانگیختن . خیس کردن . آلوده کردن

آفاره . آفاره . یکی از ابزارهای کفشدوزی

آفاز . نخست . بنیاد

آفازگر . آفاز کننده . فرمان پیش دهنده

آفازه . آفاره . تسمه ای که کفشدوز میان رویه و تخت

کفش میدوزد .

آفازیان . جانوران یک یاخته . انگل

آفازیدن . آغاز کردن . از سر گرفتن . آغازنده -

آغازنده

آغالیدن . برانگیختن . بچنگو ستیز واداشتن

برشورانیدن . برانگیخته شدن . تیز

شدن . بخش آمدن . آغالش . برانگیختن

بچنگو ستیز .

آغالنده . برانگیزه . آغالیده . برآشفته . تند و

تیز شده . آغال . بیاعال . آغالنده

هم آیند . چون . مرد آغال . بد آغال

آغر . رودخانه خشک . خشکریود

آگردن . آغاردن . خوردن آشامیدن . آغرده .

نم دیده . خمیسیده

آغره . بیماری پوستی

آغستن . آغندن . آگندن . پرکردن . انباشتن

پرکردن چیزی بزور .

آغسته . پرکرده . انباشته

آغشتن . آلوده کردن . آمیختن . ترکردن .

خیس کردن .

آفشته . آلوده . آمیخته . خیسانیده

آفشنگی . آلودگی . آمیختگی

آفشنه . آغنگه . پنجره بزرگه بسوی سرای

باز شود

آفل = ( ترکی ) لانه . نگروا . سمع . کاز

آفندن . آگدن انباشتن پرکردن چیزی بزور آغنده

آگده . انباشته

آغنده . گلوله پنبه غنده

آغوز . آغر نخستین شیرگاویا گوسفند پس از

زاییدن . فله . شمه . زهک

آغوش . کنار . آگون . میان دوست . بر . بغل

آغوشیدن . دربرکشیدن . آگوشیدن . بغل کردن

آف . خورشید . مهر . آهوی مشک

آفات = گزند ها . آکتها . آسیب ها

آفاق = کنارها کرانه ها . کشورها

آفت = آسیب . گزند . آگت . پتیاره . پتیوه

آفتاب . خورشید . روشنی و تابش خورشید .

آفتاب پرست . جانوریست همانند چلپاسه .

آفتاب گردک

آفتابرو . بسوی آفتاب - خوربو . زیبا

آفتابزدگی . بیماری آفتاب . سوختگی پوست از آفتاب

آفتاب زرد . آفتاب زردی . هنگام بین رز و شب

آفتاب گردان . گاهی است گل آفتاب گردان

آفتاب گردان . لبه کلاه

آفتاب گردک . آفتاب پرست . گل آفتاب گردان

آفتاب مهتاب . گوشه ای آتش بازی که چند رنگ

در سوختن میشود .

آفتابه . آبتابه

آفتابی . جاییکه آفتاب بتابد

آفت زده = گزند خورده . آسیب زده



- آگدن . آگدن  
 آگه . آنچه که درون چیزی را با آن پر کنند .  
 چون پشم یا پنبه  
 آگیدن . آگدن . انباشتن . پُر کردن . آگیدن  
 آگین . بیاگین هم آیند . چون مشک  
 آگین . زهر آگین .  
 آگوش . آغوش  
 آگوشیدن . آغوشیدن  
 آگون . وارون . سرنگون . وارگون . نگون  
 آگه . آگاه  
 آگهی . شناخت نامه . آگاهی کردن . بخشنامه  
 آگیشیدن . آویختن . چنگد درزن . پیچیدن .  
 آویزان شدن  
 آگیشیده . آویخته . آویزان شده . پیچیده شده  
 آگیشنده . آویزان شونده  
 آگیش . بیاگیش . بیاویز هم آیند : چون پای  
 آگیش .  
 آگین . آلود - پُر  
 آگینی . آلودگی  
 آل . سن . سن . سن کم خون رنگ . آلا . لاله .  
 لاله سنخ  
 آل . ( ترکی ) مهر سنخ  
 آل . نهنک . ماهی بزرگ  
 آل . جانور اندیشه ای و نادیده چون پری  
 آل . دودمان . خاندان . فرزند .  
 آل . سراب  
 آلا . آل . سرخ . سن کم رنگ . پُشتنگلی  
 آلا . فراوانیها . فرا بوده ها . هستی  
 آلا . بیالا . آلوده کن  
 آلا پلنگ . خال خال . چون پوست پلنگ  
 آلات . ابزارها . افزارها - سامان  
 آلاچق . ( ترکی ) خانه چوبی . سایبان . کوخ  
 آلاس . زغال . زغال . انگشت  
 آلاف . هزارها  
 آلاکلنگ . گونه ای بازی کودکان  
 آلاگارسن A la garçon برش موی چون پسران  
 پسرانه  
 آلاله . لاله . لاله . لاله سنخ .  
 آلام . دردها . رخ ها  
 آلامد A la mode چون شیوه . چون روش  
 آلام دلی . درختی است .  
 آلائک . آلود  
 آلائه . لانه  
 آلاو . زبانه آتش . آلو . آلاوه  
 آلایش . آلودن . ناپاکی . پیرایه  
 آلابیدن . آلودن .  
 آلابالو . آلابالو  
 آلابوم Album فرتوردان . تمبردان  
 آلابومن Albumen سفیده تخم مرغ  
 آلت = ابزار . افزار  
 آلترناتیو Alternatio بی دربی . بیبایی  
 آلر . ران . آگر . شُرین . کُپل . آلتست  
 آلرژی Allergie دریا بندگی  
 آلتست . آلر . آگر . شُرین . کُپل  
 آلیش . از درختان جنگلی  
 آل فبا = خاندان پیغمبر اسلام . پنج تن  
 آلفندن . خشم گرفتن . خشمگین . آرفده .  
 آلفونیه . آلگونه . سرخاب . مغازه . گلگونه  
 آلف = خوگیرنده  
 آلفتن . آفتن . شوریده شدن . پریشان شدن  
 آلفته . آشفته  
 آلك . گیاهی است بیابانی در برخی خوراکیها  
 بکار میرود .  
 آل کما = پنج تن خاندان پیغمبر .  
 آلكی . پالکی  
 آلكونه . سرخاب . غازه . آلفونه . گلگونه .  
 آلتج . آلوده جنگلی  
 آلتک . کندک ( خندقی )  
 آلو . میوه ایست همانند گوجه .  
 آلوبالو . آلابالو . میوه ایست چون گیلاس  
 آلوچه . آلوی ریزو ترش . تلک  
 آلودن . آغشته کردن . آلوده کردن . آلابیدن  
 آلایش . ناپاکی . آلودگی - آلابنده .  
 آلوده کننده . آلود هم آیند . چون زهر  
 آلود . اشک آلود .  
 آلوده دامن . آلوده دامان . پید نام . گناهکار  
 آلوژرد . گونه ای میوه چون آلو .  
 آلوئک . کوخچه . کومه . خانه کوچک . آلا نه  
 آلومینوم Aluminium  
 آلیه = خدایان  
 آلی = تنائی . جانوری . چند کروی . کالبدی  
 آلیاز Alliage هم بسته . هم جوهر . آمیزه  
 آلیز . جفته . جفتک . لگد . جست و خیز  
 چهار پایان .  
 آلیزیدن . جست و خیز کردن . جفتک انداختن  
 آماتور Amateur نوآور . نوآهنگ .

- آمان . نشان . نشانه تیر - گاو آهن  
 آمانگاه . جای فراهم کردن . خواربار و سامانها یا پوشاکها
- آمانگی . فراهم بودن . ساختگی . آراستگی  
 آماندن . آماده ساختن . فراهم کردن . بسجیدن . آماده شدن
- آمانده . ساخته . پرداخته . آراسته  
 آمار . شمار . شماره . آماره . روش شمردن  
 آمارشمار . شمارشمار . شمارشمار
- آماران . آماریدن  
 آمارگر . کارمند آمار  
 آماري . شمردنی  
 آماریدن . شمردن . آماردن
- آماس . برآمدگی . آماده . آستیم . استیم . ستم . یاد پوست .
- آماسیدن . آماس کردن . ستم کردن . یاد کردن . آماهیدن
- آمال = آرزوها . امیدها . آمانها  
 آماه . آماس  
 آماهیدن . آماسیدن . یاد کردن  
 آمایدن . آمودن . ساختن . آراستن  
 آمختن . آموختن
- آمد . بخت . خوبی در کار  
 آمدن . رسیدن . فرارسیدن . پدیدارگشتن  
 ناسازرفتن . آینده . آنچه بیاید . آ - آی بیا هم آیند . چون . خود آی  
 آمد نیامد . آمد و نیامد . شگون خجسته  
 یا شوم بودن در کار
- آمدنی . می آید .
- آمد رفت . شدن و آمدن  
 آمد و شد . رفت و آمد .
- آموده . رسیده  
 آموه = فرمانده . کارفرما  
 آموه = فرمانانده . دستورانه
- آموزش . بخشایش . بخشودن خداوند گناه بنده  
 را . آموزش
- آموزگار . آموخته . بخشاینده . آموزگار  
 آموزدن . بخشودن . درگذشتن از گناه پس از مردن .
- آموزنده . بخشاینده . درگذرنده  
 آموزیده . بخشوده
- آموزغ . مایه . انداز . اندوخته . آج . ارزش  
 بهره . اندکی از چیزی .
- آمله . درختی است تناور هندی با برگهای انبوه  
 و ریز بزرگ در پزشکی بکار میرود .
- آمین = ترو بیوم . زینهار  
 آمانا و صد فنا = گرویدیم . میبیزیم .
- آمنه . توده از همین . پشته همین . پشواره . آمه  
 آمنه = نامی است تازی برای زنان
- آموت . اشیانه پرندگان شکاری چون باز شاهین  
 آموختگی . یاد دادن . یاد گرفتن . دانش یا هنر  
 فراگرفتن . آموختن . آموزدن
- آموخته . فراگرفته  
 آموز . بیاموز هم آیند . چون . هنر آموز . کار آموز  
 آموزش . فرادادن  
 آموزشگاه . دبستان . دبیرستان  
 آموزگار . دبیر  
 آموخته . یاد دهنده . فرادهنده  
 آموزدن . آموختن  
 آموستی . وستی . هوو . آموستی .
- آمولون Amulon نشاسته  
 آمه . آوند مایه نوشتن زکایدان ( دیات ) -  
 کوچک آمنه . پشته همین خوالستان . خوالسته
- آمیبه Amibe یک یاخته . جاندار یک یاخته  
 آمیختگی . درهم شدگی  
 آمیختن . درهم کردن . درهم ساختن . درهم  
 شدن . آمیغیدن . آمیغدن . آمیزیدن
- آمیخته . درهم شده . درهم ریخته  
 آمیز . آمیخته کن . بیامیز . آموخته هم آیند : چور  
 خشم آمیز . رنگ آمیز . مشک آمیز . آمیغ هم  
 گفته میشود . زهر آمیغ
- آمیزه . (حقیقت) نهاد . گوهر  
 آمیزش . آمیختگی . دوستی . همدمی . همشینی  
 نزدیکی کردن . نیوتش
- آموخته . آمیزش کننده . آمیخته کننده  
 آمیزه . آمیخته . درون شده - خوی . نهاد -  
 سرشت
- آمیدون Amidon نشاسته  
 آمیرال Amiral دریا سالار  
 آمیزگار . آموخته . کسی که با مردم رفت آمد کند .  
 همشین . همدم
- آمیزه مو . دو مو . موسفید . و سیاه . آمیزه مو  
 آمیغ . آمیختن . آمیز  
 آمیغدن . آمیختن
- آمین = چنین باد . بیذیر  
 آن = هنگام . دم . اندکی از گاه

- آن . ناریدور  
 آنه = همه روزه . بخشی از روز  
 آناتومی Anatomie کالبد شناسی  
 آنارشی Anarchie بی سروسامانی . درهم ریختگی . بی روشی  
 آنارشیست Anarchiste آشوب خواه . آشوبگر  
 آناف = بینی ها  
 آنام = آفریدگان  
 آنان . آن کسان . آنها  
 آنجا . ناساز اینجا  
 آنچنان . بدان سان  
 آنچه . هر چه  
 آندون . آنجا . آنگاه  
 آنژین Angine باد گلو . درد گلو .  
 آنیس = خوگیرنده . خوگرفته  
 آنیسه = پاکیزه خو - دختر خانم  
 آنسیکلوپدی Encyclopedie فرهنگستان  
 آنقدر = آن اندازه  
 آنک . آنکه . آنکو  
 آنگاه . آنکه . گاه دیگر  
 آنکه . آنگاه . که دیگر  
 آنمی Anemie بیماری کم خونی  
 آنه . پول هند .  
 آنها . آن کسان . آن چیزها  
 آنی = بی درنگ  
 آنی . توان هستی  
 آنیه = آوندها . گاه  
 آنین . خم کوچک سفالی . انین  
 آو . آب . او  
 آوا . آواز . بانگ . آهنگ  
 آواخ . آغ . درد  
 آوار . گردوخاک . ریزش چخت یا دیوار - شمار آزار - ستم .  
 آوارچه . آورچه . آواره . دفتر شمار . دفتر سود و زیان .  
 آواری . بی خانمانی . سرگردانی . دریدری  
 آواره . کم گشته . سرگشته . بی خانمان . دریدری . درواز زاد و بوم .  
 آواری . فروریخته . آواری  
 آواریه Avarie زیان دیده . تباہ . گزند دیده . آهمنند .  
 آواز . بانگ . آهنگ . آواز . آوا .  
 آوازه . نامی . نامی شده - آوازبانگ
- آوازه خوان . خواننده . خنیاگر .  
 آواخ . واژه امسوس آم . وای . آواخ . درد  
 آور . راست و دوست ( یقین ) گزندگی - زشت بی گمان .  
 آوری . کزیده - ناسازگمان . راست داننده  
 آورد . جنگ . پیکار . نبرد گاه - ناسازبرد .  
 آوردگام . آوردگه . رزمگاه . ناورد گاه  
 آوردن . چیزی را بجایی رساندن . رساندن . ناساز بردن . پدید کردن . در میان نهادن روشن و نمودار کردن .  
 آورده . پدید کرده . آوریده .  
 آورنده . کسیکه بیاورد . آورده آیند ؛ چون . ننگا آور . بار آور .  
 آورد . کوچک آورد . هم آیند . چون : آب آورد . باد آورد . راه آورد .  
 آوردیدن . جنگ کردن . ستیزه کردن . پیکار کردن . تک کردن . نبرد کردن .  
 آورد . اورک . تاب . تاب بازی  
 آورنجین . برنجین . دست بند .  
 آوزند . آروند رود - فریب . اورند .  
 آوزیدن . آوردن .  
 آوشن . گیاهی است بیابانی خوش بو . اوش . آوشی . اوشین .  
 آون . آونگ  
 آوند . ( ظرف ) کوزه . کوزه آب - لوله . گیاهی دارای شیره .  
 آوند . آونگ - راه نما ( دلیل ) فرمود .  
 آونگ . آویز . آویخته .  
 آونگان . آویزان . آویخته . ولنگان  
 آوه . آغ  
 آویاتور Aviateur هوانورد . خلبان .  
 آویختن . آویزان کردن . آویختن .  
 آویخته . آویزان . آویزه  
 آویزان . آویخته  
 آویز . آویخته - هم آیند ؛ چون دست آویز . دلاویز .  
 آویزنده . آویزان کننده . آویزان شوند .  
 آویزه . آویخته - گوشواره  
 آویزش . آویختن  
 آویژه . آویزه . ویژه . ناب . سره  
 آویژگان . ویژگان . نزدیکان .  
 آویش . آوشن . گیاهی است  
 آه . واژه امسوس آخ . وای . آه . دلمبندی از

- آهنی** . از آهن .  
**آهنین** . آهنی . چیزی که از آهن باشد -  
 سخت . استوار .  
**آهو** . جاندار است از تیره نشخوارکنندگان .  
**آهو** . لغزش . گناه . آک  
**آهو بَرِه** . بَرِه آهو . بچه آهو . آهو بچه - هوی بَرِه  
**آهو پَا** . تیز رفتار . آهو تک  
**آهو پِل** . ترمسو . بزدل . بد دل  
**آهوری** . خردل  
**آهو تَنُشد** . کسیکه جست و خیز چون آهو کند .  
**آهو مند** . آک دار - بیمار . آهونک . آهمنند .  
**آهون** . راه زهر زینی . رخنه  
**آهو نَبُر** . کسیکه راه زهر زینی میزند .  
**آهو مُشگ** . جاندار است چون آهو که از نافه آن  
 مشگ گرفته میشود .  
**آهیانه** . کاسه سر  
**آهیختن** . آهختن . آختن .  
**آی** . بیا - آوای درد و ناله .  
**آیا** . واژه خواستن و دانستن  
**آیات** = نشانها .  
**آیت** - آیه = نشان . نشانه .  
**آیتُ الله** = نشانه خدا .  
**آیپا** . آریا .  
**آیزنه** . شوهر خواهر . یزنه .  
**آیش** . از آمدن . بارور شدن درختان یا کشتزار  
 یکسال در میان .  
**آیشه** . سخن چین . (جاسور) آیشه . آیشه  
 آیشته . آیشه . آیشه . آیشه . آیشه  
**آیفت** . خواهش . درخواست . اینفت .  
**آیند** . میرسند .  
**آیند و زَوند** . رفت و آمد  
**آینده** . گاهی که بیاید .  
**آینه** . آینه  
**آیژ** . زبانه آتش . اخگر . ایژک . آبیژ .  
**آیه** = نشانه  
**آیین** . دستور . روش . شیوه . خو . کیش -  
 زیب . آرایش .  
**آینوک** . (فینک) شیشه ای که بر روی چشم گذارند  
**آیین نامه** . دستور نامه  
**آیینه** . شیشه ای که در پشت آن سیماب کشیده  
 باشند تا بتوان روی را دید .  
**آینه چَرخ** . نماز از خورشید .  
**آینه دار** . آرایشگر .
- سینه برای درد یا شادی برآوردن  
**آما** . آرا کردن کسی را . آگاه باش  
**آهار** . نشاسته . نام گلی است - خورش  
**آهاری** . آهار دار  
**آهازیدن** . آهختن . آختن . برکشیدن  
 برآوردن .  
**آهازیده** . آخته . بلند بالا شده (قد کشیده)  
**آهختن** . آختن . برکشیدن . برآوردن .  
 بیرون کشیدن پنخ از نیام . آهیختن  
**آهخته** . آهیخته . آخته . برکشیده . برآورده  
**آهران** . اهرمن . اهرمین  
**آهرن** . اهرمین  
**آهستگی** . آرامی . بی آوایی . یواشی  
**آهسته** . آرام . بی آوا . یواش  
**آهک** . گهی است سفید که از پختن سنگ آهک در  
 کوره بدست میآید .  
**آهک پزی** . کوره آهک پزی  
**آهکی** . از آهک  
**آهل** = زن و فرزند دار  
**آهمنند** . آهمنند . گاهکار . آک دار  
**آهمنند** . بیمار . آه و ناله دار  
**آهن** . ایخشتی است خاکستری رنگ و چکش خور  
 در ۱۵۳۰ زینه دما گداخته میشود و در  
 ۸۰۰ زینه دما نرم و سرخ میگردد .  
**آهن جُفت** . گاو آهن . خیش . خییج .  
**آهنجه** . پهناکش . از ابزار پارچه بافی .  
**آهنجیدن** . آختن . برکشیدن . آهنگ کردن .  
**آهنج** . باهنج . برآهنج هم آیند : چون  
 جان آهنج . دم آهنج  
**آهنجنده** . برآورنده . برکشنده . بیرون کننده  
**آهن خای** . نماز از اسب سرکش  
**آهن ربا** . آهنی که آهن دیگر را بریاید .  
**آهن ربايي** . ربايش آهن  
**آهن ریزی** . ریخته کاری آهن  
**آهن کوب** . کسیکه پیشه آن کوبیدن آهن باشد .  
**آهنجیده** . بیرون کشیده . برکشیده . آخته .  
 آهخته .  
**آهنگ** . روش . اندیشه - آواز - سنجیده و هم  
 سنگ شدن آواز .  
**آهنگر** . کسیکه پیشه او ساختن ابزار آهنی باشد  
**آهنگساز** . کسیکه آهنگ درست کند .  
**آهنوخوشی** . آهنوخوشی . پیشهور . کارگر -  
 آهتو خوشی .



همزه = الف جنبان یکمین وات الفبای پارسی است  
 در دستور زبان پارسی جدایی میان همزه  
 و الف این است که همزه جنبنده میشود و  
 الف ایستاده میباشد همزه در زبان پارسی  
 تنها در آغاز و آه جای دارد و آن بر سه  
 گونه است ریشه‌ای • چسبانی • وامی •  
 الف جنبان ریشه‌ای آنست که نمیتوان آنرا  
 برداشت چون ایران • ابر • الف چسبانی  
 آنست که میشود آنرا انداخت چون افکندن  
 (فکندن) / اشکنجه (شکنجه) / اشتر (شتر)  
 الف جنبان وامی یا فزونی آنست که در ریشه  
 واژه نیست و گاهی برای بایستگی چامسه  
 می‌آید مانند • آبا (با) / آبر (بر) •

اِبْتِدَال = پستی • کهنگی • بی ارجی • خوار  
 کردن • شرفیدن •  
 اِبْتَر = دم بریده • کبودوار • بی فرزند • آک دار  
 اِبْتِمَام = لبخند زدن  
 اِبْتِعَاد = دوری کردن •  
 اِبْتِغَا = خواستن • جستجو کردن  
 اِبْتِکَار = نوآوری • بامداد کردن • از خود ساختن  
 اِبْتِلَا = گرفتاری • دچار شدن  
 اِبْتِنَا = پی افکندن • ساختن •  
 اِبْتِهَاج = شادمانی • شاد شدن • خوشی  
 اِبْتِهَال = زاری کردن • گریه زاری  
 اِبْتِیَاع = خریداری کردن  
 اِبْجَد = هفت واژه ساختگی از واژه‌ها (ابجد هوز  
 حطی کلمن سعفس قرشت نخذ ضظغ)  
 اِبْخَر = دنده • نسان  
 اِبْخَرَه = دمه‌ها • شمشها • دم‌ها •  
 اِبْد = همیشه • جاوید • روزگار  
 اِبْدَا = هرگز • بهیچ روی • بهیچگونه •  
 اِبْدَا = آغاز کردن • آشکار کردن  
 اِبْدَاع = نوآوری • تازه کردن • نونهادن  
 اِبْدَال = جانشین هم کردن • جابجا کردن  
 اِبْدَال = بی مانند • نیکوکاران • مردان خدا  
 اِبْدَالِیَاد = جاوید • همیشه  
 اِبْدَالِذَّهَر = جاوید • همیشه تابوده • هست •  
 اِبْدَان = تنها  
 اِبْدِی = جاودانی • همیشگی • جاویدان •  
 جاودانه • بی انجام •  
 اِبْدِیْت = همیشگی • جاودانی • دیرندگی •  
 رستاخیز  
 اِبْر = بر • به  
 اِبْر = دمه‌فشرده • آمیخ • میخ • ماغ  
 اِبْر = اسفنج  
 اِبْرَا = بیزار کردن • رهانیدن  
 اِبْرَاج = دژها

اِبْتِلَاف = دوستی • یگانگی  
 اِبْتَمَه = پیشوایان  
 اَب = پدر  
 اَبَا = با  
 اَبَا = آبر • شورا • جوجه با  
 اِبَا = سرپیچی • بازایستادن • خود داری  
 اَبَابِیل = گروهها • پرستو  
 اِبَاخَه = اِبَاخَت = روانستن • هموندی سامان  
 مزدکیان • رواشمردن •  
 اَبَارِیق = کوزه‌ها  
 اَبَارِیز = داروها • ابزار خرد • دارو  
 اَبَاشَه = گروه مردم •  
 اِبَافِر = پایند یا دستبند شتر •  
 اَبَاطِیل = سخنان بیبده • بیبوده • یاوه  
 اَبَاغِد = دورتر •  
 اَبَاغِن جَد = پدر بر پدر • پشت در پشت •  
 اَبَام = وام  
 اَبَان = آبان  
 اِبْتِدَا = آغاز • نخست • دختر • فلج • خیال  
 اِبْتِدَائِی = نخستین • آغازی • دخشی •  
 اِبْتِدَاع = نو آوردن

- ابرار = نیکوکاران  
 ابراز = نمودن . آشکار کردن . هویدا ساختن  
 ابرام = شلای . استوار کردن . گرانی کردن .  
 پافشاری  
 ابرام کننده = شلابین . پافشاری کننده . گرانی  
 کننده . شلابنده  
 آبروفیون . قرفیون . آبرییون . شیر سگ . گیاهی  
 است پزشکی  
 آبرد = سردتر  
 آبرتن = سرخ و سفید . خال خال . اسب خال  
 خالی  
 آبرص = پیس . بیماری لکه و پیس  
 آبرکاکیا = تنیده . تارتین . کارنگ . ابرکاکیان  
 آبرنجک = نندر . آرنجک  
 آبرنجن . برنجن - الگو . دست بند  
 آبرو . موهای بالای یک چشم  
 آبروقراحی . گشاده روی . خوشرویی  
 آبروگشاده . خوشرو . شگفته روی  
 ابرون . گل همیشه بهار  
 آبره = سوزن . نیش . نیش کزدم  
 آبره . رویه پوشاک . ناساز آستر . بره . اوره  
 آبره . آهوره . هوبره  
 آبرهام . سرشت . نهاد . ناساز ساختگی  
 آبری . آبردار  
 آبرهن . زرناب  
 آبرشم . فرآورده پیله . افشش . برشم  
 آبریق = آوند سفالی . آفتابه . آبریز . کوزه  
 ابرار = داروهای خوشبو . افزار . چون ؛  
 زرد چوبه . دارچین  
 ابرار . افزار . اوزار  
 ابرسال = گرو کردن . بگردادن - ناروا کردن .  
 بنیستی سپردن  
 ابرستروکسیون Obstruction خودداری . نماینگان  
 یا کنکاشستان  
 آبار = چشمها  
 آبصر = بیناتر  
 آبطا = درنگ کردن . دیرکردن . کندی  
 ابطل = ناچیز ساختن . بیهوده کردن  
 ابطل = لیران  
 آبطح = زمین پست . بستر رود . گذرگاه تنداب  
 ابعاد = دور کردن . دور ساختن  
 ابعاد = برها - برهای سه گانه . درازا . پهنا  
 زرفا
- أبعد = دورتر  
 ابقا = پابرجا گذاشتن . نگاه داشتن . ماندگار  
 ابقا = گریاندن  
 ابقار = بامداد کردن - دست نخورده  
 ابقار . ابقاره . کشتزار . کشتکار . کشت  
 ابل = شتر  
 ابلاس = ناامید شدن . اندوهگین شدن  
 ابلاغ = رساندن . گذاردن پیام  
 ابلاغیه = پیام  
 ابلخ = رساتر . شیواتر  
 ابلق = ابلک . دورنگ . سفید و سیاه . پیسه  
 ابلج . آبلج . شکر . کند سفید . نبات . ابلوک  
 ابلوک . ابلک . دورو . دورنگ . ناساز . ابلج  
 ابله = نادان . بی خرد . نابخرد . کودکان .  
 ساده . لهنه . هزاک  
 ابلهائیه = نادانه . کم خردانه . گول . سبکانه .  
 لهنه . هزاک  
 ابلهسی = نادانی . خویلیگی . سرسبکی . گولی .  
 کم خردی . هزاک  
 ابلیس = اهریم  
 ابلن = پسر  
 ابلنا = پسران . فرزندان  
 ابلن آوی = شگال . شغال  
 ابلناخون . دژ . انبا خون  
 ابلن السبیل = راهگذار . تهیدست  
 ابلن الوقت = گاه شناس . بگاه کارکن  
 ابلنه = گره . دوك . آهو . کین - کرمی  
 ابلنه = ساختن آنها  
 ابو = پدر  
 ابواب = درها  
 ابوالبشر = پدر مردمان . میشی . میشی  
 ابوان = ابون - پدر مادر  
 ابوت = پدری  
 ابوی = پدری  
 ابهنی = ابها = زیباتر . درخشانتار  
 ابهام = پوشیده . پیچیده  
 ابهام = انگشت بزرگ . شست . انگشت نر  
 ابهت = بزرگواری . بزرگی . شکوه . ارجمندی  
 ابهل = سرکوهی . ارس . درختی است  
 ابیات = جامه ها . بند ها  
 ابیاری . گونه پارچه نازک - گونه کیوتر  
 ابیز . آبیز . زبانه آتش  
 آبیشه . آبشته . ایشه . گت بر . گت کش



اتمیك Atomicque اخشیگی	آبهر . سفید . سفید پوست
اتنوگرافی Ethnographie نژاد شناسی	اوپرا Opera نمایش ساز و آواز
اتو . ابزار هموار کردن چروکهای پارچه	اوپرته Opérette آواز خنده دار
اتوبوس Autobus خود رو	آپرخیده . آشكار . سخن رك
اتوبیوگرافی - Autobiographie ریداد خود نویسی	آپشك . شبنم . افشك . پشك
اتوکار Autocar خود رو . بزرگ	آپگانه . آفگانه . بچه مرده در شکم
اتوكلو Autoclave دیگپالا	اپل Epaule شانه
اتوماتیک Automatique خودكار	اپیدی Epidémie بیماری واگیر
اتومبیل Automobile خود رو	آپهون . آفبون
آیتنام = بدنام کردن . پلسمزدن . پلسمزه زدن	آتا = (ترکی) . پدر
آیتان = آوردن . آمدن . انجام دادن	آتابك = پدر بزرگ . آموزگار شاهزادگان
ایتك Etiquette برچسب	آتان = خرمایچه . مادخر
آئات = سامان . سپار . کالا	آتباع = پیروان
آئات الیهت = کالای خانه . سامان خانه . سپارخانه	آیتحاد = یگانگی . همدستی
آئاتیه = سپار . کار . سامان	آیتحادیه = پیوستگی
آیتات = پابرجا کردن . پایدار . استوار کردن	آیتخان = گرفتن
آئر = هُنایش . پی . رد . درگرفتن . داغ	آئر . شگون بد
آنتال = بارهای گران . سنگین . بارها	اثر Ether هوا . سپهر
آئل = شورگر . درخت است بمانند گرو بزرگتر	آتراب = همسالان
آئاتل = يك سومها	آترار = زرشگ
آئلق = پنج انگشت . لفل کوهی . درختی است کوتاه	آتراق = (ترکی) - شباندن . میان راه ماندن
آئر = بزه . گناه	آتج . تریج . بالنگ
آئاتا = گاهکاران	آیتساع = گشاد شدن . فراخی . گشادگی
آئاتار = میوه ها . برها	آیتصاف = ستوده شدن
آئتد = سرمه . سنگسرمه	آیتصال = پیوستن . پیوستگی . یکدش . چسبیدن
آئاتناه = میانه . میان . تا . لا	آیتصلا = پیوسته . پیاپی . پی در پی
آئاتاشر = دوازده . سرورده کوچک	آیتعاب = در رنج انداختن . رنجاندن
آئاتاشری = دوازده پیشوایی	آیتعاط = پند گرفتن . پند پذیرفتن . اندرزگرفتن
آئاتان = دو	آیتعب = رنجدارتر
آئاتین = دومین . دوتن	آیتفاق = یگانی . همراهی . سازگاری - روی داد
آئاتوب = جامه ها	آیتفاق = ناگهان
آئاتهر = برگزیده . بلند . هوا . دم . سپهر دار	آیتفاتی = ناگهانی
آئاتیم = گاهکار . بزه کار	آیتقی = پرهیزکارتر . پارسا تر
آجاتب = پاسخ دادن . پذیرفتن . خواهش . برآورد خواسته	آیتقا = پرهیز کردن . پرهیزکاری
آجاره = سلاك	آیتقان = استوار کردن . استواری
آجاره بندی = سلاك بندی	آیتقیاء = پرهیزکاران
آجاره بها = مزد بها	آیتكا = پشت دادن . پشتی
آجاره دار = سلاك دار	آیتكایی = پشتی
آجاره داری = سلاك داری	آیتكال = واهلشنیاری از خدا خواستن
آجاره كار = سلاك كار	آیتلاف = نابود کردن . تباہ کردن . تباہی
آجاره نامه = سلاك نامه	آیتلال = پشته ها
	آیتم Atome اخشیگی
	آیتعام = بیایان رساندن . پایان . وسناد . وشناد

- اجاره نشین = سلاك نشین  
 اجاره = دستور . روا . لهی . پروانه  
 اجاق = ( ترکی ) - دیکپایه . دیکگان  
 آتشدان  
 اجایر = فرومایگان . اجامروازه ایست فارسی  
 ساخته بر شیوه تازی  
 اجایب = بیگانگان  
 اجبار = زور . ناچار  
 اجباری = ناچاری . زوری  
 اجتباب = رایس . بسوی خود کشیدن  
 اجتماع = گرد آمدن . پیوستگی  
 اجتناب = میوه چیدن  
 اجتناب = دوری کردن . دوری جستن .  
 پرهیزیدن  
 اجتهاد = کوشش - ویرا  
 اجتياز = گذشتن  
 اجحاف = زور گویی . ستم کردن . چنگاندازی .  
 زیاده روی . یازش  
 اجداد = نیاکان  
 اجدر = سزاوارتر  
 اجدع = بینی بریده  
 اجر = پاداش . مزد  
 اجرا = راندن . روان ساختن . در گردش  
 گذاردن  
 اجرا = مزدوران  
 اجرام = کرهها  
 اجرانی = انجام . راندنی . بجا آوردنی  
 اجراییه = انجامیدنی . راندنی . بجا آوردنی  
 اجرام فلکی = ستارگان . کرههای سپهر  
 اجرت = دستمزد . مزد کار  
 اجرت الیئل = مزد بها  
 اجرت الصمن = مزد نامبرده . مزد نامیده  
 اجزاء = پاره . بهره ها . بخشها  
 اجساد = تنها . کالبد ها . مردگان - لاشه  
 جانوران  
 اجسام = کرهها . تان . تنها  
 اجل = مرگ - گاه  
 اجل = بزرگوارتر . بزرگتر . ارجمند  
 اجلاس = نشان دادن . نشانیدن  
 اجلاصیه = نشست  
 اجلاف = فرومایگان  
 اجلال = بزرگواری . گرامی . بزرگ . ارجمند  
 اجله = بزرگان .
- اجماع = گرد آمدن . هماهنگی . پیوستگی .  
 فراگیری یاران  
 اجماعا = با پیوستگی  
 اجمال = کوتاه . کوتاهی سخن . نارسانا گفتن .  
 ساده  
 اجمالا = به کوتاهی . ساده و کوتاه  
 اجنه = بیشه . جنگل . نیستان  
 اجمل = زیباتر . نیکوتر  
 اجناد = لشکرها  
 اجناس = کالاها  
 اجنب = اجنبی . بیگانه . نافرمان  
 اجنه = پوشیده ها . پنهانها - پریان - بچه ها ی  
 در شکم مادر  
 اجور = پاداشها . مزدها  
 اجوف = کاواک . میان تهی . پوک . پوچ  
 اجیر = مزدور . مزدگیر  
 احادیث = سخنها . گفته ها . رویدادها . شدسا  
 احاطه = گرداگرد . فراگرفته - استادی . فرو  
 گیرنده  
 احاله = واگذار  
 احب = دوستان . یاران  
 احباب = دوستان  
 احتجاب = در پرده شدن . پنهان شدن . در  
 پرده  
 احتجاج = فنونآوری  
 احتجاج = خون گرفتن  
 احتیاز = پرهیز کردن . دوری جستن  
 احتیاس = خودبانی  
 احتیاف = پیشه گردیدن . پیشه ورشدن  
 احتیاق = سوختاری . سوختن . آتش گرفتن  
 احتیام = پاس . گویی داشتن  
 احترام = باپاس  
 احتساب = شمردن . با شمار . بشمار آوردن .  
 آرمودن  
 احتشام = شکوه مندی . فر . شکوه  
 احتشام = بخش آمدن - شرمگین شدن . گمان  
 کردن  
 احتضار = جان دادن . فرارسیدن . هنگام مرگ  
 گاه مرگ . جان کندن  
 احتقار = کوچک کردن . خوار داشتن . خوار شدن  
 احتقان = سوزن زدن در تن - خپه شدن -  
 بنفد آمدن شاش یا خون . شستشوی روده .  
 چنگی

- اِحْتِکَار - انبار کردن - نگاهداری  
 اِحْتِکَاک - خراشیدن - خاریدن - ساییدن  
 کاویدن - مالیدن  
 اِحْتِلَام - پوشاب - گوشاب - خوابیدن  
 اِحْتِمَاء - پرهیزیدن - پرهیز بیمار  
 اِحْتِمَال - بار برداشتن - گمان بردن - بار بردن  
 اِحْتِمَالًا - گمان میبرد  
 اِحْتِیاج - نیاز - نیازمندی  
 اِحْتِیَاط - دوراندیشی - پختگی - استوارکاری  
 احتیاطی - یدکی - دوربینی - استوارکاری  
 اِحْجَار - سنگها  
 اِحْجَارِکَرَمَه - سنگهای بهاداریا پربها - چون  
 الماس و فیروزه  
 اِحْجَام - بازیستادن - واپس شدن - بددل  
 شدن  
 اَحَد - یکی - کسی - یگانه - یکتا - یک تن  
 اِحْدَاث - پدیدار ساختن - نوآوری  
 اَحْدَب - گوز - گوزپشت  
 اَحْدُوْثَه - سخن تازه - افسانه - سخن نو -  
 آگاهی نو  
 اَحْدَیْت - یگانگی - یکتایی - یگانگی پروردگار  
 اَحْرَار - آزادگان - آزادان  
 اِحْرَاز - دریافتن - فراهم آوردن - بدست آوردن  
 رسیدن  
 اِحْرَام - پاسرداشتن - نارواکردن - برخورد  
 آهنگدیدارکردن  
 اِحْرَامِ بَسْتَن - آهنگخانه خداکردن  
 اِحْرَام - آرامگاه ها  
 اِحْرَامِی - جانماز  
 اِحْزَاب - هموندان - همونداها - پارهها - بهره  
 ها - گروهها - جرگهها  
 اِحْزَان - اندوهها  
 اِحْسَاس - دریافتن - نیوند - سترسا - گیور  
 اِحْسَاسَات - سترساها - گیور - نیونداها  
 اِحْسَان - نیکی - بخشش - خوبی - نیکویی  
 اِحْسَن - نیکوتر - خوشر  
 اِحْسَنَت - آفرین - زه  
 اِحْشَاء - اندرونه  
 اِحْشَام - چارپایان  
 اِحْصَاء - شمردن - سرشماری - آمار - شمارش  
 اِحْصَائِه - آمار - شمار  
 اِحْصَان - استوارکردن - نگاهداشتن - زناشویی  
 کردن  
 اِحْضَار - فراخواندن - بازفرا  
 اِحْضَارِیَه - خواست برگ  
 اِحْفَاد - فرزند زادگان - نوادگان - نیبرگان  
 اِحْق - سزاوارتر - شایسته تر - راست تر  
 اِحْقَاد - بکینه واداشتن - بکینه آوردن  
 اِحْقَاقِی - بسزا خواهی - سزاواری  
 اِحْقَر - کوچکتر - خوارتر  
 اِحْکَام - فرمانها - دستورها  
 اِحْکَم - دانشمندتر - استوارتر  
 اِحْلَاء - شیرین کردن  
 اِحْلَاف - سوگند دادن  
 اِحْلَاف - پیمانها  
 اِحْلَال - رواکردن  
 اِحْلَام - خوابها - خوابهای شوریده  
 اِحْلِیل - نوره مرد - سوراخ نوره - سوراخ پستان  
 اِحْمَال - بارها  
 اِحْمَد - ستوده تر  
 اِحْمَر - سرخ - سرخ رنگ  
 اِحْمَق - کودن - گول - کم خرد - دنبک - کهیل  
 نادان - کالیو  
 اِحْوَال - چگونگی - پیرامون  
 اِحْوَالِ پُرسِی - پژوهش تندرستی  
 اِحْوَر - نیکوچشم - آهوچشم - سیاه چشم - زباجشم  
 اِحْوَط - پسندیده تر  
 اِحْوَل - چپ - کر - چشم برگشته - لوح - کاج -  
 دوپین - کاژ  
 اِحْیَاء - شب زنده داری - شبانگاه نیایش کردن -  
 زنده کردن  
 اَحْیَاء - زنده ها  
 اَحْیَان - آهیا - گاهها - هنگامها  
 اَخ - برادر  
 اِخَاء - برادری  
 اِخَانَه - گیرنده - بسیارگیرنده - سخت گیرنده  
 اِخَافَه - ترسانیدن  
 اِخْبَار - آگاهی - آگهی - رویدادها - گزارشها  
 اِخْبَار - آگاه کردن  
 اِخْت - خواهر - همشیر  
 اِخْت - هم خو - همدم  
 اِخْتِیَار - آزمودن - آگاهی  
 اِخْتِیَام - پایان - بیپایان رسانیدن  
 اِخْتَر - ستاره - بخت - پرچم - اخترکاروبان -  
 درفش کاروبان  
 اِخْتَر - گلی است

- اِخْتِراع** = نوآوری . پدید کردن . پدید آمدن .  
**اِخْتِراع** = ستاره شناس . ستاره شِشُر . ستاره شناس  
**اِخْتِمار** = کوتاه . ساده  
**اِخْتِصاص** = ویژه . وابسته . گزیده  
**اِخْتِفاء** = پنهان . پوشش  
**اِخْتِلاس** = زودن . دزدی  
**اِخْتِلاط** = آمیختن . درهم شدن  
**اِخْتِلاط** = آمیزه .  
**اِخْتِلاط** = ناساز . ناسازگاری . ناجور  
**اِخْتِلال** = آشفتگی . پریشانی . بهم خوردگی  
**اِخْتِناق** = خیمگی . گلوگیر شدن . خپه شدن  
**اِخْتِه** = خایه کشیده . خواجه . بی خایه  
**اِخْتِیار** = پسندیدن . برگزیدن . در اختیار -  
 زیر نگین  
**اِخْتِیاردار** = آزاد . همکاره . سرپرست  
**اِخْتِیاری** = گزینش  
**اِخِجِه** = پول خرد (سکه) - ریزه زرد  
**اِخْدِر** = برادرزاده . خواهرزاده . اَندَر  
**اِخْدِر** = شب تاریک  
**اِخْدِرِی** = گورخو  
**اِخْد** = گرفتن . بستن . فراق گرفتن  
**اِخْرَا** = گل سرخ . گرفته شده از واژه Ocre  
**اِخْرَی** = دیگر . دگر - آن جهان - فرجام  
**اِخْرَاب** = ویران کردن . ویرانتر  
**اِخْرَاج** = بیرون کردن . راندن  
**اِخْرَوِی** = روز بازرسین  
**اِخْرِیَان** = کالا . پارچه . آخریان  
**اِخْس** = پست تر . زبونتر . زفت تر . فرومایه تر  
**اِخْسِمِه** = اخسمه . بوزه . آجو . می از اریزن  
 یا برنج  
**اِخْش** = ارز . بها . ارزش . ارچ . آخش  
**اِخْشِیج** = اشیک ناساز . (اتم) (عنصر)  
**اِخْس** = برگزیده تر  
**اِخْسَر** = سبز . سبزرنگ  
**اِخْطَار** = آگاه کردن . گوشزد کردن  
**اِخْطَار** = بیمناک . بیم ها  
**اِخْطَارِه** = یاد برگ  
**اِخْف** = سبکتر  
**اِخْفِی** = پنهان تر . پوشیده تر  
**اِخْفَا** = پنهان کردن . پوشیده ساختن . نهان  
 داشتن  
**اِخْفَا** = سبکها
- اِخْفاف** = سبکبار . سبک شدن  
**اِخْگَر** = پاره آتش  
**اِخْگَل** = خارهای نازک خوشه از جو یا گندم .  
 اخگل  
**اِخْگُزِه** = گوی گریبان . تکه . اخگزه . اخکوبه  
 اخکوجه . اخکوزه  
**اِخْلاص** = پاک . دوستی پاک . بی آرایش . پاک رای  
**اِخْلاط** = آمیخته  
**اِخْلاط** = آریعه . آمیخته (خون زرداب . هوا .  
 لیزاب) چهارگانه  
**اِخْلاف** = ناساز . دروغ . پیمان شکنی  
**اِخْلاف** = جان نشینان . بازماندگان  
**اِخْلاق** = خوبها . نکشت ها  
**اِخْلاقِی** = خوش خوی . باشش . خوش نکشت .  
 نیک خو  
**اِخْلال** = کار شکنی . تباهی . زیان رساندن  
**اِخْلَکْدو** = اخکلندو . جغجغه . اخکندو . اخکلند  
 اخکلندو  
**اِخْم** = چین بریشانی و ابرو نکنند - ترشروی  
 اخمه  
**اِخْم** کردن . ترشروی کردن  
**اِخْمو** . ترشو . بد اخم . اخمه رو  
**اِخْوَات** = خواهران . همشیرگان  
**اِخْوَال** = دایی ها . برادران مادر  
**اِخْوَالزوجه** = برادر زن  
**اِخْوَان** = برادران  
**اِخْوَات** = برادری . دوستی برادران . برادر شدن  
**اِخْوَه** = برادران  
**اِخْوَف** = ترسناک . بیمناکتر  
**اِخْوِی** = برادر . برادری  
**اِخْوِین** = دوبرادر  
**اِخْیَار** = نیکان . نیکوکاران . برگزیدگان  
**اِخْیَاط** = رشته ها  
**اِخْیَمِه** = میخ استبل . میخ پا بند . میخ دست بند  
 ستوار - میخ آخور  
**اِخْیر** = پسین . بازرسین . تازگی . دنبال  
**اِدا** . ناز . کرشمه  
**اِدا** آوردن . چهرک ساختن . پیروی کردن  
**اِدا** = پس دادن . بجا آوردن . انجام دادن  
**اِدا**ت = ابزار . افزار  
**اِدا**رات = بخشها  
**اِدا**ره = بخشه . بخش . گرداندن . چرخاندن .  
 روبراه کردن . رهبری

- اداری** = بخشی - کارمند  
**آداک** = آداک . آپوست . آدک - خشکی  
**ادام** = ناخوش  
**ادایه** = پاینده داشتن . پیوسته گردانیدن .  
**پایدار نگاهداشتن** . دنباله دادن .  
**دنیال کردن**  
**آدانی** = نزدیکان . نزدیکتران . زبونتران  
**فرومایگان**  
**آدب** = فرهنگه . فرهنگ . فرهنگ . روش .  
**دانش** . نزاکت  
**ادب آموخته** = فرهنگه . فرهنگه . خوش خو  
**ادب کردن** = فرهنگتن . پرهختن  
**آدبا** = فرهنگیان . فرهنگیان . نویسندگان .  
**سخن دانان** . سخن سنجان  
**ادبار** = روگردانیدن . پشت کردن . بخت  
**برگشتگی** . بدبیباری  
**آدبی** = فرهنگی . فرهنگی  
**آدخال** = درون کردن . درون بردن  
**آدرار** = گیز . پیشاب . شاش - پی در پی ریختن  
**شیردادن شتر**  
**آدراک** = نیوند . دریافتن . ویر  
**آدرم** = آدم . نمدزین اسب  
**آدرم** = برابر . هموار - بی دندان  
**آدعا** = خواهنده . داد خواهی داشتن .  
**خواهندگی** . خواهنده داویدن  
**آدنامه** = کيفر خواست  
**آدعائی** = خواسته شده . داد خواهی شده  
**آدعیه** = سمیزها . نیایشها . مروا  
**آدله** = فرمودها . روشن گریها  
**آدنی** = نزدیکتر - پست تر . زبونتر . افتاده تر  
**آدناه** = پستان . خوارن - فرومایگان - زفتان  
**آدنیاه** = پستان . افتادگان . فرومایگان  
**آدوات** = ابزارها . افزارها  
**آدوار** = گردشها - ایوارها . روزگاران .  
**سر و بند**  
**آدویه** = داروها - بوی افزا . بوزا . بوی فزا  
**آدهان** = روغنها  
**آدهم** = سیاه . اسب سیاه  
**آدیان** = کیشها . آیینها  
**آدیب** = دانا . سخن سنج . سخن دان .  
**پان فرهنگه** . جامه سرا  
**آدم** = چرم . روی
- آدایت** = گداختن . آب کردن  
**آدان** = بانگ نماز . آگاهانیدن . آگاهی  
**آدخر** = کورگیاه . گزنه دشتی . گیاهی است .  
**اولان**  
**آدهان** = گردن نهادن . خستوشدن . هستو .  
**فروتنی** . فرمانبرداری  
**آدفر** = تند بو . خشبوتر  
**آدکار** = نیایشها - یاد آوریها  
**آدکیا** = هوشندان  
**آدل** = خوارتر . پستتر  
**آدلا** = خواران . پستان  
**آدلال** = خوار کردن . خوار شمردن  
**آدله** = خواران . فرومایگان  
**آدن** = دستور دادن . پروانه دادن . بار . باروا  
**آدن** = گوشر  
**آدناپ** = دُما . دنباله ها . پیها  
**آدهان** = یادها  
**آدنیال** = دامنها . پایین زبر  
**آدنیال الناس** = مردم بی رونده . وامانده گان  
**آدیت** = زنج . آزار . گردن . آسیب . شکنجه  
**آر** . اگر  
**آر** = کوچک آره . آره  
**آرایه** = نشان دادن . نمایاندن  
**آرایک** = تختها  
**آرایه** = گردونه گاری  
**آراجیف** = سخنهای بیهوده . ناچیز . نادرست  
**آرادت** = آهنگ - دل بستگی . دوستی : ارادت مند -  
**دوستار**  
**آراده** = آهنگ . خواستن . دوست داشتن  
**آراده** = چرخ . چرخ گاری  
**آرادی** = آزادی خواسته . با آزادی . دلخواه . آهنگی  
**آرادل** = فرومایگان . پستان . فرومایه تر  
**آراضی** = زمینها  
**آرهاب** = سرور . توانگر . خداوند . خواجه -  
**خداوندان**  
**آرپایی** = سروری . خداوندی  
**آرپج** = چهار  
**آرپها** = روز چهارشنبه  
**آرپو** = امروز . گلایی  
**آرپودار** = درخت گلایی  
**آرپون** = آرومن . پیشبها  
**آرپیان** = میکو . ملخ دریایی  
**آرپباط** = پیوستگی . پیوستن

- ارتجاع** - امیدواری  
**ارتجاع** - برگشتن . بازگشتن **فتر** - کهنه پرستی  
**ارتجال** - زود گویی . بی اندیشه گویی  
**آرتجک** - آذرخش آسمانی . **آپرتجک**  
**ارتجال** - کوچ کردن . رخت پرستن . درگذشتن  
**ارتجار** - ازکیش برگشتن . واژدن  
**ارتزاق** - روزی خواستن . روزی خواری  
**ارتسام** - فرمان بردن - کشیدن  
**آرتش** - سپاهیان  
**ارتشاه** - پُلکند . پُلکفت گرفتن . پاره خواری  
**آرتشتار** - لشگری . سپاهی . ارتشدار  
**آرتشتاران** - فرمانده ارتش . ارتشتاران سالار .  
**ارتشتاران فرمانده**  
**ارتشاه** - خشنود شدن . خرسند شدن  
**ارتضاع** - شیرخوردن  
**ارتعاش** - لرزیدن . لرزیدن  
**ارتفاع** - بلندى . بلندآ . جور . خیز . فراز  
**ارتفاع** - برداشت کشت  
**ارتفاع سنج** - ژرفا سنج . بلندآ سنج . فرازآب  
**ارتفاق** - سازش کردن . یاری کردن  
**ارتقاء** - به پایه بلند رسیدن . پایه گرفتن . بالا رفتن  
**ارتقاب** - دید بانی کردن . چشمداشت  
**ارتکاب** - انجام دادن . سرزدن  
**ارتیاس** - فور رفتن درآب . سراپا فرورفتن  
**آرتنگ** - آرتنگ . نام دبیروه مانی که خود را پیغمبر میدانست  
**اژت** - مُرده ریگ . وانهاد . وامانده . برمانده .  
**مرده ری** . رخن  
**اژتا** - بازماندگی . وانهادگی . رخنی  
**اژتی** - بازمانده . وانهادگی . رخنی  
**اژن** . اژن . اژش . بها . اندازه - پایه . اخش  
**اژن** . اندازه . سرانگشتان تا آرنج . اندازه دو دست . آژش  
**اژن** - ناسزاوار کردن  
**اژجاج** - بازگردانیدن . پس فرستادن  
**اژرجح** - بهتر . برتر . فنونتر . خوشر  
**اژرجمند** - بزرگوار . گرانبها . با اژ . با اژش  
**اژرجن** . اژرن . بادام کوهی  
**اژرجوان** - ارغوان . گلی است  
**اژرجوزه** - خود ستایی . چالشگری  
**اژرجون** - پایه . پله . نردبان  
**اُرحام** - خوشاوندیها . خوششان . زهدانها  
**اُرحم** - مهربانتر . بخشاینده تر  
**اُرخا** - سمت . نم . فروهشتن  
**اُرخالیق** - ( ترکی ) جامه بلند . نیم تنه  
**اُرد** . فرشته نگهبان روز ۲۵ هرماه . اُرت  
**نگهبان خواسته**  
**اُرد** . توانگری . توانایی . درستی و راستی  
**- خشم**  
**اُرد** **Ordre** دستور . روش . آیین . فرمان .  
**اُرداد** . نپیونده - نام موبدی . اُردا  
**اُردب** . نبرد . جنگ  
**اُردب** - پیمانہ ایست  
**اُردشیر** . نام پادشاهی از ساسانیان  
**اُردشیران** . اُردشیر . مَرگِیاهی است خوشبو و تلخ . اُردشیر دارو  
**اُردک** . مرغایی . پرندۀ شناور است  
**اُردم** . پاره های زند - پیشه . هنر . کار خوب  
**اُردم** - کشتیبان . استاد  
**اُرزاق** - خواربار . روزنها  
**اُرزان** . کم بها  
**اُرزانی داشتن** . بخشش - درخور . شایسته -  
**بیئوا**  
**اُرزش** . اُرزیدن . بها . ان  
**اُرنن** . یکی از دانه ها  
**اُرنن** . اُزارین . اُزنی  
**اُرنه** . کاهگل . کچ - زفت  
**اُرنهگیر** . کچ کار . کاهگل مال  
**اُرنیاب** . اُرنش گذارنده  
**اُرنیایی** . بهایی  
**اُرنیافت** . بهره اُرنیایی  
**اُرنیده** . اُرنش دار . بهادر . دارای اُرنش  
**اُرنیدن** . اُرنش داشتن . بهاداشتن . اُرنش  
**بها** . اُرن  
**اُرنبر** . ( قلم ) اُرخشتی است  
**اُرنن** . اُرجن . اُرجان . بُخرک . بادام کوهی  
**اُرننگ** - اُرننگ - نام پهلوان و دیوی - نام دبیروه مانی  
**اُرس** . سروکوهی . اورس . اُهل . وهل  
**اُرس** . اشک . اشک چشم  
**اُرس** . روس . روسی . مردم روسیه  
**اُرسال** - فرستادن . رها کردن . کسب داشتن  
**اُرسالی** - فرستاده شده  
**اُرسان** - نخها